

محفل انس با معبود و جوار قرب الاهی*

آیت‌الله محمدتقی مصباح

چکیده

در آموزه‌های دینی بر این نکته تأکید شده است که انسان باید دارای خوف و رجاء و برخوردار از همتی بلند برای گفت‌وگو با خدای متعال باشد. این مقام در گرو درک این معناست که خدای متعال واجد همه کمالات است و انسان موجودی است که در جوار رحمت الاهی قرار گرفته و از نعمات مادی و معنوی او متنعم است. انسان‌های با همت بالا، همواره در پی قرب الاهی و همجواری با معبود سرمدی هستند. هرچند انسان‌ها هرگز نمی‌توانند حقایق متعالی را درک کنند، اما همواره باید تلاش کنند با اعمال و رفتار نیک و مرضی الاهی، خود را به جوار قرب الاهی نزدیک و نزدیک‌تر سازند. این مهم، در گرو درک عظمت الاهی و شناخت نقص و کاستی‌هایی در ظرفیت وجودی خویش است.

کلیدواژه‌ها: خدا، مؤمن، قرب به خدا، انس با معبود، رحمت و غضب الاهی.

درک محضر انس با خدا و توجه به افق‌های متعالی کمال

در فراز پیشین مناجات راغبین، امام سجاده علیه السلام با توجه به صفات جلال و جمال الهی درصدد ایجاد توازن و تعادل بین دو حالت خوف و رجا برآمدند. چه اینکه با شمردن عوامل رجا در برابر عوامل خوف از خدا، انسان مقهور خوف از خدا نمی‌گردد. وقتی کسی به شدت از کسی بترسد و حالت ترس بر وجود او سیطره یابد، از او فرار می‌کند و درصدد گفت‌وگوی با او بر نمی‌آید. تا زمینه‌ای برای انس با خدا وجود نداشته باشد، انسان به گفت‌وگوی و مناجات با وی نمی‌پردازد. گرچه عوامل خوف انسان را از توجه به خدا باز می‌دارد و وحشت را در وجود انسان برمی‌انگیزاند، اما در مقابل بشارت به رحمت و غفران الهی زمینه‌ای برای انس با خدا فراهم می‌آورد. در نتیجه، انسان در مقام گفت‌وگو و خلوت با خدا برمی‌آید و با چشیدن طعم انس با معبود، میل به انس با وی تشدید می‌گردد و از دست دادن فرصت چنین نجوا و گفت‌وگویی برای انسان سخت و آزاردهنده است.

کسی که از گناهان خویش ترسان است، ولی امیدوار به بخشایش خداوند است، ابتدا از خداوند درخواست می‌کند که گناهانش را ببخشد و از آتش جهنم نجاتش دهد. وی به خود جرئت نمی‌دهد که خواسته‌های بزرگ‌تر و نیل به مقامات عالی را درخواست کند. امام سجاده علیه السلام در این مناجات به ما تعلیم می‌دهند که همت بلند داشته باشیم و در مقام گفت‌وگوی با خداوند درجات متعالی را درخواست کنیم. حضرت می‌فرماید: «أَسْأَلُكَ بِسُبُحَاتِ وَجْهِكَ، وَبِأَنْوَارِ قُدْسِكَ، وَأَبْتِهْلِ إِلَيْكَ بِعَوَاطِفِ رَحْمَتِكَ، وَكَطَائِفِ بَرِّكَ، أَنْ تَحَقِّقَ ظَنِّي بِمَا أَوْلَمْتُ مِنْ جَزِيلِ إِكْرَامِكَ، وَجَمِيلِ

إِنْعَامِكَ فِي الْقُرْبَى مِنْكَ، وَالزُّلْفَى لَدَيْكَ، وَالتَّمَتُّعِ بِالنَّظَرِ إِلَيْكَ»؛ از تو درخواست می‌کنم به تجلیات جلال و عظمتت و انوار ذات مقدسات، و التماس و تضرع می‌کنم نزد تو به پاس عواطف رحمانی و لطایف احسانت که امیدم به اکرام بزرگ و شکوهمند و بخشش‌های نیکویت را در مقام قرب و جوارت محقق‌سازی و مرا از مشاهده حسن و جمالت بهره‌مند گردانی.

«سبحات» به معنای جلوه‌ها و تجلیات است. و واژه «وجه» وقتی به خداوند نسبت داده می‌شود که منظور ذات الهی از جهت تجلی و ظهور است. بنابراین، «سبحات وجهک» به معنای تجلیات خداوند است. اضافه «انوار» به «قدسک»، ذهن ما را از انوار جسمانی، منصرف به انوار مجرد و قدسی الهی می‌کند. در برخی از آیات قرآن نیز «نور» بر خداوند اطلاق شده است، نظیر آیه ﴿اللَّهُ نُورٌ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (نور: ۳۵)؛ خدا نور آسمان‌ها و زمین است.

در این آیه عالی‌ترین و روشن‌ترین رابطه خداوند با عالم بیان شده است و آن اینکه خداوند نور هستی است، یعنی عالم را از ظلمت عدم خارج می‌سازد و به نور وجود داخل می‌گرداند و با انوار و تجلیات وجودی خویش به عالم وجود و تحقق می‌بخشد.

کسی که در تاریکی در یک کوهستان گام برمی‌دارد و با سختی و رنج سنگلاخ‌ها، دره‌ها و تپه‌ها را پشت سر می‌گذارد، پس از عبور از دره‌ها و پیچ‌وخم‌های فراوان کوهستان، ناگاه خود را در دشت گسترده‌ای می‌یابد و از دور نور خیره‌کننده‌ای را مشاهده می‌کند.

حقایق نامتناهی و مجرد را فهم کنیم. از جمله، ما نمی‌توانیم حقیقت اسما، صفات و افعال الاهی را درک کنیم و حتی کُنه روابط خداوند با بندگانش برای ما ناشناخته است. طبیعی است که وقتی ما فهم حقیقی و درستی از افعال و صفات الاهی نداریم، شناخت کُنه و ذات الاهی برای ما ممکن نمی‌باشد. شناخت ما از آن مقوله‌ها ناقص و در مواردی خیالی و غیرواقعی است. به عنوان نمونه، از شمار افعال الاهی وقتی از خلق و آفرینش عالم سخن به میان می‌آید، برخی چون نمی‌توانند خلق از عدم را تصور کنند و نمی‌توانند بفهمند که چگونه با اراده خدا چیزی به وجود می‌آید و با اراده او موجودی معدوم می‌گردد، خیال می‌کنند که با نهادن شدن نطفه در درون رحم و تبدیل آن به جنین و رشد و نمو آن و سپس، تولد نوزاد «عمل خلق الاهی» محقق گشته است. در صورتی که در این فرایند، عمل تغییر در امور موجود رخ داده، نه خلق به معنای آفرینش از عدم و نیستی. با توجه به برداشت غلط از خلق و عدم درک ایجاد و خلق چیزی که سابقه عدم دارد، برخی از دانشمندان بر آن بودند که در ازل ماده اولیه موجودات مادی وجود داشته است و کار خداوند در مقام خلق، تغییر در آن ماده اولیه است. بدین معنا که با تغییرات و تحولاتی که خداوند در ماده اولیه هستی و پس از آن در مواد ثانویه به وجود می‌آورد، اشیای جدیدی به وجود می‌آیند.

یکی از افعال الاهی که برای ما غیرقابل درک است، عمل احیا و دمیدن روح در موجوداتی است که از طبیعت بی‌روح به وجود آمده‌اند. با اراده خدا جنین در رحم مادر رشد می‌کند و اندام‌هایی در آن به

برای رسیدن به آن نور سر از پا نمی‌شناسد. آن نور چنان بارقه امید و شعفی در وجود او پدید می‌آورد که سختی‌های راه را فراموش می‌کند. حضرت نیز پس از توجه به عوامل خوف و آنچه موجب آتش قهر و عذاب الاهی می‌گردد، دل را متوجه تجلیات انوار ذات قدوس الاهی می‌کنند و با ابتهاج و شغف تمام، خدا را به آن تجلیات و انوار قسم می‌دهند که ایشان را به جوار و قرب خویش بار دهد و از نظرافکندن به سوی خویش بهره‌مند سازد. گویا در فراز پیشین مناجات، وضعیت کسی معرفی می‌شود که به نقایص و کوتاهی‌های خود واقف است. آن‌گاه صحنه فوق‌العاده‌ای را فراروی خود می‌بیند و خود را کنار اقیانوس رحمت بی‌کران الاهی می‌یابد و به شوق و وجد می‌آید. آرزو می‌کند که به آن اقیانوس بی‌کران رحمت متصل گردد و از تجلیات انوار الاهی بهره‌مند شود. او فاصله بین خویش و انوار تجلیات ربوبی را بس زیاد می‌یابد. علی‌القاعده توجه به کاستی‌ها و شرایطی که در آن به سر می‌برد، او را از توقع زیاد بازمی‌دارد و به او گوشزد می‌کند که درخور ظرفیت خود آرزو و امید خویش را مطرح سازد. به نیازهای درخور شرایط خویش بیندیشد. اما او نمی‌تواند چشم از افق‌های متعالی کمال و تعالی بردارد و با همتی عالی و در افق کسی که از عالی‌ترین ظرفیت وجودی برخوردار است، قرب و هم‌جواری با معبود سرمدی و نگاه پیاپی به جلوات او را آرزو و درخواست می‌کند.

ناتوانی انسان از درک حقایق متعالی

بی‌تردید معرفت تجلیات و انوار ذات ربوبی از افق فهم ما خارج است. ما به دلیل محدودیت، نمی‌توانیم

حضرت عیسیٰ علیه السلام در برابر چشمان حواریون خود، مرده‌ای را زنده کرد و همگان زنده شدن و برخاستن او از قبر را مشاهده کردند. در مرفوعه ابن ابی عمیر آمده است: «یاران عیسیٰ علیه السلام از او درخواست کردند که مرده‌ای را زنده کند. آن حضرت با یاران خود نزد قبر سام پسر نوح آمدند و خطاب به سام فرمود: به اذن و خواست خدا برخیز، ای سام پسر نوح. راوی می‌گوید: ناگهان قبر شکافته شد، سپس آن حضرت سخن خود را تکرار کرد و سام به حرکت و جنبش درآمد، برای بار سوم آن حضرت سخن خود را تکرار کرد و سام از قبر بیرون آمد. حضرت عیسیٰ علیه السلام به او فرمود: آیا دوست داری که زنده بمانی یا به قبر خود بازگردی؟ سام گفت: می‌خواهم به قبر خود برگردم، من از لحظه مرگ تاکنون حرارت و سوزش قبر را در درونم احساس می‌کنم.»^(۱)

علامه طباطبائی درباره درخواست حضرت ابراهیم علیه السلام از خداوند می‌فرماید: «درخواست حضرت ابراهیم علیه السلام این بود که کیفیت زنده کردن را ببیند نه اصل آن را، چنان‌که ظاهر جمله "کیف تحیی الموتی" همین است. چنین درخواستی به دو وجه تصور می‌شود: یکی آنکه سؤال از این باشد که چگونه اجزای مادی پس از پراکنده شدن جمع‌گشته و حیات را می‌پذیرند و به صورت موجود زنده درمی‌آیند. حاصل این وجه تعلق قدرت به زنده کردن پس از مرگ و فناست. دیگر آنکه سؤال از این باشد که چگونه خدا حیات را بر مردگان افاضه می‌کند و با اجزای آنها چه عملی انجام می‌دهد که زنده می‌شوند. بازگشت این سؤال به سؤال از سبب و کیفیت تأثیر آن است. این معنا همان است که در

وجود می‌آیند و سپس در آن جنین روح دمیده می‌شود و آن جنین پس از آنکه موجودی فاقد روح بود، به صورت موجود زنده‌ای درمی‌آید. برای ما قابل فهم نیست که چگونه چیزی که از خاک و طبیعت به وجود آمده، دارای حیات و زندگی می‌گردد. همچنین نمی‌توان درک درستی از خود روح و کیفیت دمیدن روح در بدن داشت. با توجه به ناشناخته بودن عمل احیا و زنده کردن مردگان، حضرت ابراهیم علیه السلام پس از آنکه به مقام نبوت رسید و خلیل‌الله گشت و خداوند عالی‌ترین مقامات و از جمله عصمت را به او عنایت کرد، از خداوند درخواست کرد که کیفیت زنده کردن مردگان را به او نشان دهد. او فرمود: ﴿رَبِّ اَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ اَوْلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ اُذْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ اِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلٰى كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يٰ تَيْنَكَ سَعْيًا وَاَعْلَمَنَّ اَنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (بقره: ۲۶۰)؛ پروردگارا، به من بنمای که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ گفت: مگر باور نداری؟ گفت: چرا، ولیکن تا دلم آرام گیرد. فرمود: چهار پرنده بگیر و آنها را [بکش و] پاره‌پاره کن [و در هم آمیز]، سپس بر هر کوه پاره‌ای از آنها بنه، آن‌گاه آنها را بخوان تا شتابان سوی تو آیند، و بدان که خدا توانای بی‌همتا و دانای حکیم است.

حضرت ابراهیم علیه السلام درصدد آن بود که حقیقت فعل احیا را شهود کند، نه اینکه با چشم ظاهر زنده شدن مرده را بنگرد. آنچه برای او ناشناخته بود، حقیقت احیا از سوی خدا بود وگرنه نحوه زنده شدن مرده برای او معلوم و آشکار بود. با چشم ظاهر می‌توان زنده شدن مرده را مشاهده کرد، چنان‌که

می آوریم، اما نمی توانیم درک حقیقی و واقعی از رحمت و غضب الاهی داشته باشیم. آنچه برای ما شناخته شده است رحمت، مهر و غضب انسان ها در حق همدیگر است که با انفعالات و تغییر حالات و واکنش های خاصی همراه است، که بی تردید این انفعالات و تغییر حالات در خداوند که مجرد و ثابت است وجود ندارد. پس، به واقع این مجموعه صفات را از روابط خودمان انتزاع کرده و سپس از تجرید جنبه های مادی و نواقص بر خداوند اطلاق می کنیم و با توجه به غیرقابل درک بودن ذات، صفات و افعال الاهی، حقیقت آنها برای ما ناشناخته است. فی الجمله ما می دانیم که خداوند رحیم است و آثار رحمت الاهی را به عینه مشاهده می کنیم، اما به حقیقت آن واقف نیستیم. آن گاه خداوند نیز در قالب الفاظ و مفاهیمی که ما به کار می بریم سخن گفته و از جمله فرموده است: ﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (اعراف: ۵۶)؛ همانا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

یا آنکه در قرآن می خوانیم که خداوند می فرماید: ﴿قُلْ لِّمَن مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلٰی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ...﴾ (انعام: ۱۲)؛ بگو: آنچه در آسمان ها و زمین است از کیست؟ بگو: از آن خداست که رحمت را بر خویشان واجب گردانیده است.

همچنین در دعای «جوشن کبیر» می خوانیم که رحمت خدا بر غضبش سبقت گرفته است. با این حال، ما نه حقیقت رحمت الاهی را می شناسیم و نه حقیقت غضب او و سبقت گرفتن رحمت او بر غضبش را. البته خداوند برخی از بندگان برگزیده و خاص خود را از عنایات و الطاف ویژه اش برخوردار

آیات ۸۲ و ۸۳ از سوره یس "ملکوت" نامیده شده، خداوند می فرماید: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾؛ کار او جز این نیست که هرگاه چیزی را خواست بگوید "باش" پس می باشد، منزه است کسی که ملکوت هر چیز به دست اوست.

منظور حضرت ابراهیم علیه السلام همین معنای دوم بود؛ زیرا اولاً گفت: چگونه مردگان را زنده می کنی ... و نگفت: چگونه مردگان زنده می شوند. یعنی سؤال او از کیفیت زنده کردنی که فعل خداست و از او صادر می شود بود، نه از کیفیت زنده شدن اجزای مادی و بازگشت آنها به صورت اول. اگر سؤال از کیفیت به معنای اول بود، باید به عبارت دوم گفته شود؛ یعنی باید بگوید: چگونه مردگان زنده می شوند.

ثانیاً، اگر سؤال از کیفیت قبول حیات بود، وجهی نداشت که به دست حضرت ابراهیم علیه السلام انجام گیرد و همین اندازه کفایت می کرد که خدا حیوان مرده ای را جلوی او زنده کند. ثالثاً، در آن صورت، مناسب بود که کلام با چنین جمله ای ختم شود: "واعلم أن الله على كل شيء قدير" نه با این جمله "واعلم أن الله عزيز حكيم"، چنان که از عادت قرآن معهود است؛ زیرا مناسب آن سؤال صفت قدرت است، نه عزت و حکمت؛ چه اینکه این دو صفت (که عبارت اند از دارا بودن چیزهایی که سایر اشیا فاقد آنها می باشند و استوار کردن کار) مربوط به افاضه حیات است، نه استفاضه ماده. (۲)

ناتوانی انسان از درک حقیقی رحمت و غضب الاهی
ما همواره سخن از رحمت و غضب خداوند به میان

در مال‌هایی است که برای خدا به فقرا و خویشان و به عنوان زکات پرداخت می‌شود. این بخشش‌ها به مال انسان برکت می‌بخشد و برای آنها در نزد خدا ثواب و پاداش در نظر گرفته شده است. پس برخلاف ظاهر امر که با انفاق و بخشش، از مال انسان کاسته می‌شود، خداوند بخشش و انفاق را موجب افزایش سرمایه انسان می‌داند. در مقابل، ربا و سود را که به تصور انسان مال و سرمایه را افزایش و رشد می‌بخشد، باعث خسارت و نابودی سرمایه انسان می‌شود. در نتیجه، رشد و افزایش و برکت واقعی سرمایه در گرو استفاده مشروع و صحیح از آن و عدم تخطی از احکام و مقررات مالی الهی و کسب خشنودی و رضایت خداوند است.

در آیاتی دیگر می‌فرماید: ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الَّذِينَ الَّذِينَ يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ﴾ (بیل: ۱۷-۲۱)؛ و پرهیزگارتر، از آن [آتش] دور داشته خواهد شد. آنکه مال خود را می‌دهد تا [از پلیدی بخل و امساک] پاک و پیراسته شود، و هیچ‌کس را نزد او نعمتی نیست که بایست پاداش داده شود [انفاق او به تلافی یا به پس دادن حقوق دیگران نیست]؛ بلکه تنها برای جستن [خشنودی] پروردگار والای خویش [انفاق می‌کند]، و به زودی خشنود خواهد شد [آن‌گاه که به ثواب و پاداش خود برسد].

گرچه «وجه» را در مورد خداوند به ذات خداوند تفسیر کرده‌اند و حقیقت آن برای ما ناشناخته است، اما در کاربرد این لفظ عنایتی است. یعنی خداوند به وسیله آن و در قالب مفاهیم کلامی می‌خواهد ما را به فهم حقیقی نزدیک کند و این باور را در ما به وجود آورد که فراتر از شکم و لذت‌های مادی، ارزش‌هایی

ساخته و چنان نورانی‌تری به قلب آنها بخشیده که فراتر از مفاهیم و اوهامی که در ذهن ما وجود دارد و به خیال خود به وسیله آنها می‌خواهیم حقایق هستی را بشناسیم، ملکوت و حقایق امور را درک می‌کنند و خداوند تجلیات صفات خود را به آنان می‌شناساند. خود درباره حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَيَكُونُ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ (انعام: ۷۵)؛ و این‌گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمایاندم [تا گمراهی قوم خود و یگانگی پروردگار را دریابد و] تا از اهل یقین باشد.

مفهوم وجه‌الله

چنان‌که مشاهده شد، حضرت در فراز مورد بحث از مناجات خویش، تعبیر «سبحات و جهک» و «انوار قدسک» را به کار برده‌اند. تعبیر «وجه‌الله» فراوان در قرآن و فرهنگ دینی ما به کار رفته است. در آنها به ما توصیه شده که طالب وجه‌الله باشیم. به عنوان نمونه خداوند می‌فرماید: ﴿فَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأَوْلِيكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبَاٍ لِيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوَ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ﴾ (روم: ۳۸-۳۹)؛ پس حق خویشاوند و تنگ‌دست و در راه مانده را بده، این بهتر است برای آنان که [خشنودی] خدای را می‌خواهند و ایشان‌اند رستگاران. و آنچه از ربا می‌دهید تا [برای شما] در مال‌های مردم بیفزاید پس [بدانید که] نزد خدا افزون نمی‌شود و آنچه از زکات می‌دهید که [بدان وسیله خشنودی] خدا را می‌خواهید پس ایشان‌اند افزون‌یافتگان [که ثواب را دوچندان یابند].

در آیات مزبور خداوند می‌فرماید رشد و بالندگی

ممکن است بهای مادی آن اندک باشد. تصور کنید که معشوقی دسته‌گلی به عاشق خود هدیه می‌کند، این گل خودبه‌خود بهای چندانی ندارد، اما چون از دست معشوق رسیده بسیار باارزش است و وقتی پژمرده می‌گردد، عاشق بسیار ناراحت می‌شود و احساس می‌کند خودش پژمرده گشته است. کسانی که از معرفتی والا برخوردارند، بیش از هرچیز به خدا توجه دارند و نعمت‌ها و امکانات مادی از آن‌روی که عطایایی الاهی هستند برای آنان ارزش دارند. در بهشت نیز دسته‌ای از بهشتیان از آن‌روی از نعمت‌های بهشتی لذت می‌برند که از خدا به آنان رسیده است. پس آنچه آنان را سرمست می‌کند و به اوج لذت می‌رساند، دیدار خدا و بهره‌مندی از جوار اوست. گرچه خداوند مجرد است و جسم ندارد و دارای صورت جسمانی نیست که مواجهه مادی با او رخ دهد. اما گویاترین لفظ برای تبیین و تعبیر از رابطه انسان و خدا و مواجهه اولیای خدا با معبود خویش، لفظ «وجه» و «مواجهه» است. مواجهه با کسی که لایتنه‌ای و نامحدود است و محدود به جهاتی که به امور جسمانی اختصاص دارد نمی‌باشد و عالم وجود، محضر و مظهر اوست: ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۱۱۵)؛ و مشرق و مغرب از آن خداست، پس به هر سو رو کنید، آنجا روی [به] خداست. آری، خدا گشایشگر دانا است.

از رابطه اولیای خدا با معبود خویش چنان التذادی حاصل می‌گردد که تنها با این تعبیر که به ملاقات معبود و مشاهده او نایل شده‌اند، تعبیر می‌شود و حقیقت آن ارتباط غیرقابل توصیف است. این ارتباط و مشاهده به حدی از خلوص و آراستگی

وجود دارند که مربوط به خداوند می‌باشند و سعادت و کمال ما در گرو درک و فهم آنهاست. در مقام مفاهمه، وقتی انسان با کسی ارتباط مثبت برقرار می‌کند که منشأ خیر است، تعبیر مواجهه شدن را به کار می‌برد و می‌گوید «با فلانی مواجه و روبه‌رو شدم.» این تعبیر ناشی از آن است که وقتی دو نفر به هم می‌رسند، صورت همدیگر را مشاهده می‌کنند و بین آنان ملاقات چهره به چهره رخ می‌دهد. قبل از آنکه دو نفر به باطن و درون همدیگر پی ببرند، با ظاهر و چهره همدیگر آشنا می‌شوند. آن‌گاه از باب تشبیه و یا استعاره، «مواجهه» رساترین تعبیری است که در ارتباط با خداوند و برای تعبیر از نزدیک شدن و مواجهه گشتن با خداوند به کار می‌بریم. این لفظ چون سایر الفاظی است که ما پس از انسالخ آنها از محتوای مادی و محدودشان برای تعبیر از ذات، صفات و افعال خداوند به کار می‌بریم. بی‌تردید این الفاظ که در افق محاورات و مفاهمات کلامی ما کاربرد دارند، نمی‌توانند آن حقایق را به ما بنمایانند و برای رسیدن به تصور بسیار ناقص و نازلی از آن حقایق، ما ناچاریم که از این الفاظ استفاده کنیم.

گاهی انسان با کسی روبه‌رو می‌شود، برای اینکه از او کمک و پولی بگیرد که اگر او را نمی‌دید و از طریق دیگر آن کمک و یا پول به او می‌رسید کفایت می‌کرد. اما گاهی پیوند دوستی و مودت موجب می‌شود که دو نفر همدیگر را ملاقات کنند و غرض اصلی از آن ملاقات دیدار و ابراز محبت است و سایر نیازهایی که احیاناً از این طریق برطرف می‌گردند، طفیلی هستند. در این صورت، اگر هدیه‌ای از آن دوست به انسان برسد، از آن‌روی که هدیه دوست است ارزش و اهمیت دارد. گرچه

واقعی خود را در آنچه خداوند برای او رقم زده است بدانند. با توجه به اهمیت حسن ظن به خداوند، امام رضا علیه السلام می‌فرمایند: «به خداوند گمان نیکو داشته باش؛ زیرا خداوند می‌فرماید: من نزد گمان بنده مؤمن به خویشم، اگر گمان او خوب است رفتار من خوب و اگر گمان او بد باشد رفتار من با او بد خواهد بود.»^(۴)

در روایت دیگر، امام صادق علیه السلام در تفسیر حسن ظن به خدا می‌فرمایند: «حسن ظن به خدا این است که به غیر خدا امیدوار نباشی و جز از گناهت نترسی.»^(۵)

اما مسئله «قرب الی الله» و نزدیک گشتن به خداوند در ادیان الهی، فراوان مطرح گردیده و سپس معنای تحریف شده آن به ادیان غیر الهی نیز راه یافته است، تا آنجا که مشرکان و بت پرستان عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بت‌ها را مقرب در پیشگاه خداوند می‌دانستند و آنان را عبادت می‌کردند تا وسیله و واسطه تقرب آنان به خداوند گردند: ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾ (زمر: ۳)؛ آگاه باشید که آیین پاک از آن خداست و آنان که جز او دوستان و سرپرستانی گرفتند، [گویند:] ما آنها [بتان] را نمی‌پرستیم مگر برای اینکه ما را به خدا نزدیک سازند؛ همانا خداوند میان آنان [مشرکان و موحدان] درباره آنچه اختلاف دارند [شرک و توحید] داوری می‌کند. خدا کسی را که دروغ‌گو و کافر و ناسپاس است راه ننماید.

مفهوم قرب به خدا

بنابر آنچه در آیه شریفه آمده، حتی مشرکان نیز بر این باور بودند که باید به خداوند نزدیک شوند، منتها

می‌رسد که هیچ کاری را به جز برای معبود انجام نمی‌دهد و هیچ چیز جز مشاهده معبود او را سیراب و شاداب نمی‌سازد. این نوع ارتباط از افراد سست‌ایمان و راحت‌طلب و عافیت‌خواه ساخته نیست، بلکه از انسان‌های پاک‌باخته‌ای ساخته است که در همه عرصه‌های جهاد و عبادت رضایت خداوند را جست‌وجو می‌کنند و لحظه‌ای از یاد و ذکر او غافل نمی‌گردند. در اخلاص برای خداوند به مرحله‌ای رسیده‌اند که در عمل خویش هیچ سهمی را برای دیگران و حتی برای نزدیکان خویش در نظر نمی‌گیرند. از این‌رو، یک تکبیر آنها به صدها سال عبادت دیگران می‌ارزد. اگر عبادت جن و انس با عبادت امیرمؤمنان علیه السلام برابری نمی‌کند و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شأن آن بزرگوار فرمودند: «شمشیری که علی در روز جنگ خندق [بر فرق عمرو بن عبدود] نواخت از عبادت جن و انس برتر است»،^(۳) به دلیل معرفت و اخلاص آن حضرت است که معرفت و اخلاص دیگران به پایه آن نمی‌رسد.

گمان نیکوی مؤمن به اکرام الهی و مقام قرب او

در فرازی که مورد بحث قرار گرفت، حضرت از خداوند درخواست کرده‌اند که حسن ظن ایشان را به اکرام و انعام نیکوی خود در بهره‌مندی از مقام قرب و جوار خویش محقق سازد، در روایات و مباحث اخلاقی بر حسن ظن به خداوند متعال تأکید شده است. ما را از بدگمانی به خداوند و ناامیدی از فضل و کرم او بازداشته‌اند. حسن ظن به خدا، موجب می‌گردد که انسان در هر حال امیدوار به خداوند باشد و به آنچه از نزد خداوند برای او مقدر گشته و آنچه رخ می‌دهد راضی گردد و نفع و مصلحت

فاصله و اختلاف بین دو چیز محدود بودن آن دو است. برخی گفته‌اند که معنای تقرب به خداوند این است که شخص چنان منزلتی نزد خدا یافته است که هرچه بخواهد خدا به او عنایت می‌کند. این برداشت گرچه از برداشت اول بهتر و به قبول نزدیک‌تر است، اما در آن تقرب به خدا امری اعتباری تلقی شده است. در صورتی که تقرب به خدا امری حقیقی و واقعی است و در واقع، به مقوله علم و شهود مربوط می‌گردد. توضیح آنکه انسان غافل به زحمت وجود خدا را تصدیق می‌کند و پرده‌های گناه، جهل، خودخواهی و انانیت مانع نزدیک شدن او به خدا می‌گردد و با وجود آن حجاب‌های ظلمانی همواره از خداوند دور است. اما وقتی که خداوند را باور کرد و حجاب‌های ظلمانی و نورانی بین او و خداوند برداشته شد و خداوند را شهود کرد به او نزدیک می‌گردد. بر این اساس، گاهی در دعا و مناجات با خدا حالی به انسان دست می‌دهد که احساس می‌کند که نزد خداوند است و از نزدیک با او حرف می‌زند و با همه وجود خداوند را درمی‌یابد و هیچ فاصله‌ای بین خود و خداوند احساس نمی‌کند. چنان‌که خداوند درباره مؤمن ره‌یافته به مقام قرب خویش می‌فرماید: «در تاریکی شب و روشنی روز با او مناجات می‌کنم، تا از سخن گفتن و هم‌نشینی با مردم جدا گردد.»^(۶)

پی‌نوشت‌ها

- ۱- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۴، ب ۱۸، ص ۲۳۳، ح ۲.
- ۲- سید محمدحسین طباطبائی، المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، ج ۲، ص ۵۱۶-۵۱۷.
- ۳- سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ص ۴۶۷.
- ۴- محمدبن یعقوب کلینی، کافی، ج ۲، ص ۷۶، ح ۳.
- ۵- همان، ح ۴.
- ۶- محمدباقر مجلسی، همان، ج ۷۷، ب ۲، ص ۲۹، ح ۶.

آنان چون از راه فطری تقرب به خداوند غافل بودند، در تحریفی آشکار بت‌های جامد و بی‌جان را واسطه تقرب به خداوند قرار دادند. روشن است که تقرب و قرب به خداوند از مقوله قرب مکانی و جسمانی و به معنای کم شدن فاصله حسی بین دو چیز نیست؛ چون خداوند مجرد و غیرجسمانی است، بلکه این قرب معنوی است. اما از آن جهت که خداوند در سراسر هستی حضور دارد و هیچ چیز از خداوند دور نیست، منظور از تقرب به خداوند تقرب ویژه معنوی انسان به خداست که با نزدیک بودن همه موجودات به خداوند متفاوت می‌باشد. درباره چستی این تقرب خاص به خداوند، علما و بزرگان سخنانی گفته‌اند که برخی از آنها نارساست. به عنوان نمونه، برخی گفته‌اند که منظور از قرب به خدا افزایش علم، قدرت و کمال انسان و کاسته شدن از اختلاف و فاصله بین کمال انسان با کمال خداست. بدین معنا که هرچه بر علم، قدرت و کمال انسان افزوده شود، اختلاف و فاصله انسان با خدا کمتر می‌گردد. گویی دو خط موازی رسم شده که یکی کوتاه‌تر از دیگری است و هرچه بر طول خط کوتاه‌تر افزوده شود، از نظر طول به خط بلندتر نزدیک‌تر می‌گردد. روشن است که این تفسیر بسیار نارساست و در فرهنگ دینی و اسلامی ما هیچ‌کس از خود چیزی و کمالی ندارد که با کمال خداوند مقایسه شود و همه کمالات و اصل وجود از خداوند است و هرکس هرچه دارد از خداوند است و از این حیث نسبت همه موجودات به خداوند نسبت صفر به کمال بی‌نهایت می‌باشد و نمی‌توان کسی را که در حد صفر است و از خود چیزی ندارد با ذات لایزال برخوردار از کمال بی‌نهایت مقایسه کرد. به علاوه، لازمه کاسته شدن از

صفحه ۱۴ سفید



پروژه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی